

امامیه: بین عقل‌گرایی و سنت‌گرایی

نویسنده: کریستوفر ملچرت
مترجم: دکتر محمد افضلی*

تضاد عقل‌گرایی و سنت‌گرایی، [همواره] در تاریخ قانون و دین‌شناسی اسلامی، موضوع مهمی بوده است. عقل‌گرایان به طور کلی، تمایل داشته‌اند برای توضیح الهیات و قانون، بر دلیل تکیه کنند، حال آن که سنت‌گرایان بر شواهد کتاب الهی، به‌ویژه قرآن و حدیث، تکیه داشته‌اند.^۱ به طور کلی اهل سنت، معتزله و شیعه، نخستین دین‌شناسان شناخته‌شده در قرن‌های نهم و دهم میلادی بوده‌اند و سنی‌هایی عمده‌تأ "سنت‌گرا" و معتزله، عقل‌گرا، نام گرفته‌اند.^۲ این عناوین گم‌راه‌کننده‌اند. به یقین، اهل سنت یکی از نام‌هایی بوده که سنت‌گرایان برای خود به کار برده‌اند، اما نگرش سنت‌گرایان قرن نهم به اهل سنت متأخر، بسیار محدودتر بوده است و نامیدن سنی‌ها به عنوان تنها گروه سنت‌گرا، فقط

* استادیار و عضو هیئت علمی دانش‌گاه قم

۱. توجه شود که از "سنت‌گرایی"، برای مشخص کردن نوعی الهیات استفاده می‌کنم که بر منابع الهی تکیه دارد و "عقل‌گرا" را برای نشان دادن گردآورندگان احادیث به کار می‌برم. این واژه‌ها به جرج مک دیسی، "اشعری و اشعریون به تاریخ دین اسلام برمی‌گردد". استادیا اسلامیکا ۱۷ (۱۹۶۲)، ص ۴۹.

۲. برای مثال، GASA، ج اول، فصل‌های ۵ - ۶.

موضوع را پیچیده تر می کند. در مورد معتزله نیز شناختن همه سنت گرایان با این نام، به معنای مبالغه در مورد اهمیت آنها و نادیده گرفتن دیگر گروه های سنت گراست. جناحی از فقه نو بنیاد حنفی، از سنت گرایی غیر معتزله ای مثالی ذکر می کند: یورش مامون به سنت از طریق تفتیش عقاید به تحریک حنفیان صورت گرفت، نه معتزله.^۱ بهتر است گروه های درگیر اصلی را سنت گرایان (کسانی که تنها به نصوص الهی، قانون و الهیات احترام می گذاشتند) و عقل گرایان (که معتزله را شامل می گشت، اما به آنان محدود نمی شد) در نظر گیریم.

در این میان، گروه سومی برخاست که احتمالاً خود را متکلمان اهل سنت - خداشناسان سنت گرای قانون مند - نامیدند، اما آنان کسانی بودند که شاید بتوانم آنها را "نیمه عقل گرا" بنامم.^۲ آنان در الهیات، ابزار کلامی (الهیات قانون مند) را در دفاع از نظریه های سنت گرایانه به کار می گرفتند و رسماً عقاید خود را در زمینه فقه، بر پایه منابع مکتوب، به ویژه قرآن و حدیث، بنا نهادند، نه بر عقل سلیم یا عقاید فقه های پیشین.^۳ با این حال، آنان برخلاف

۱. نک: EI2، واژه "محنه"، اثر مارتین هیندز. با مراجع نسبتاً کامل و مطالعات قبلی.
 ۲. برای مطالعه بیشتر در مورد این گروه نک: "دشمنان احمد بن حنبل"، اثر کریستوفر مرهلد، عربیکا ۴۴ (۱۹۹۷)، ص ۲۳۴-۲۵۳. جوزف ون اس، نام «اهل الاثبات» را برای این گروه پیشنهاد می کند، اما این واژه ای نبود که آنها خودشان استفاده می کردند؛ علاوه بر این، این واژه نوعی مبحث الهیات در قرن نهم را ماهیت صفات خداوند می داند، در حالی که "نیمه عقل گرایان" نیز جای گاه فقهی ویژه خود را پیشنهاد می کنند. نک: ابن کلاب و محنه، خاور دور ۱۹-۱۸ (۱۹۶۵-۱۹۶۶)، ص ۹۲-۱۴۱، ترجمه، با نوشته های اضافه شده به وسیله کلود جیلوت، "ابن کلاب و محنه" عربیکا ۳۷ (۱۹۹۰)، ص ۱۷۳-۲۳۳.

۳. کتب محمد بن حسن شیبانی (متوفی ۸۰۵/۱۸۹) و سحنون (متوفی ۸۵۴/۲۴۰) از نمونه های بارز روش های عقل گرایی است: شاید احادیث نقل شده باشند، اما معمولاً عقل سلیم یا فقیه متقدم حرف آخر را می زند. این فقیه متقدم اغلب برای شیبانی، ابوحنیفه، و برای سحنون، مالک است. احمد بن حنبل، سنت گرایی را چنین مشخص می کند: از مالک پرسیدند: "جامع سفیان ثوری را ترجیح می دهی یا مواطه را؟" او پاسخ داد: "نه این را و نه آن را: بر شماس اثر" (که به معنای حدیث است، خواه از پیامبر خواه از صحابه اش؛ ابن ابی یعلی، طبقات الحنابله، ویراسته محمد حمید الفیقی، ۲ ج [قاهره؛ مطبعات السنه المحدثه، ۱۹۵۲/۱۳۷۱]، ج ۱، ص ۲۰۷). آثار فقهی نیمه عقل گرایان پیش رو [نظیر] کرابیسی، ابو ثور و داوود الظاهری، اکنون موجود نیست، [اما می توانید]

فقه‌های سنت‌گرا، گاهی توجه بیش از حد بر حدیث را به سخره می‌گیرند، روش‌های عقلی استدلال را به کار می‌برند و به اصول فقه به تفصیل، به منزله تئوری فقه، می‌پردازند.

شیعه نیز بر حسب عقل‌گرایی و سنت‌گرایی شناخته می‌شود. معمول است که بیشتر شیعیان قرن‌های نهم و دهم، بر خلاف امامیه قرن یازدهم و بعد از آن، سنت‌گرا بوده‌اند.^۱ فقه‌های پیشین شیعه به شدت رأی (عقیده شخصی)، قیاس (مقایسه) و حتی اجتهاد (استدلال تفسیری) را رأی غیرمجاز دانسته و آن را رد کرده‌اند.^۲ عبدالعزیز ساجدین دریافت که شواهد سنت‌گرایانه (سلفی) برای ابن‌بابویه (متوفی ۹۹۲/۳۸۱-۹۹۱) قطعی بود، در حالی که برای شیخ مفید (متوفی ۱۰۲۲/۴۱۳) و دیگر نویسندگان امامیه که پس از او آمدند، سند دلیل مسلم بوده است.^۳ بررسی خود من در زندگی‌نامه‌ها این تغییر را نشان می‌دهد: شیعه به ظاهر سنت‌گرای قرن‌های نهم و دهم، در حقیقت به میزان زیادی، گروهی میانه‌رو و نیمه عقل‌گرا بوده‌اند- شاید طبق تعریف و نیت خودشان سنت‌گرا به شمار می‌آمده‌اند، اما برای گفت‌وگو درباره موضعشان، به روش عقل‌گرایانه تمایل داشتند. این شیعیان، شبیه سایر نیمه‌عقل‌گرایان، از جمله شافعیان بودند که اغلب با آنان در یک گروه قرار می‌گرفتند. سنت‌گرایان واقعی، به سختی با این حزب میانه نیمه‌عقل‌گرا مقابله می‌کردند و به نظر می‌رسد که دشمنی حنبلی‌ها با امامیه در قرن دهم، ادامه مخالفت آنان با سایر نیمه‌عقل‌گرایان در قرن نهم باشد.

کتاب مختصر اثر موزانی، شاگرد مصری شافعی، و کتاب تهذیب الآثار نوشته طبری را بررسی کنید: نیمه‌عقل‌گرایی آنها، جایی بین این دو نهایت قرار می‌گیرد.

۱. نک: مقدمه‌ای بر اسلام شیعی: تاریخ و نظریه شیعی اثنا عشری، اثر موجان مومن (نیو هاون: انتشارات دانشگاه ییل، ۱۹۸۵)، ص ۷۴-۷۹.

۲. حسین مدرسی، "عقل‌گرایی و سنت‌گرایی در فقه شیعی: بررسی مقدماتی"، استادیا اسلامیکا ۵۹ (۱۹۸۴)، ذیل ص ۱۴۸.

۳. عبدالعزیز ساجدین، "رساله‌ای بر غیبت امام دوازدهم امامیه"، استادیا اسلامیکا ۴۸ (۱۹۷۸)، ص ۱۰۹-۱۲۴، به‌ویژه ص ۱۱۱-۱۱۶.

امامیه اولیه، بین عقل‌گرایی و سنت‌گرایی

امامیه یا شیعه دوازده‌امامی، تا قبل از اوایل قرن دهم، شکل مشخصی نداشت.^۱ با این حال، گروهی وجود داشت که به زمان [امام] جعفر صادق علیه السلام بازمی‌گشت. این گروه به مجموعه صحیح امامان معتقد بودند و آنان را پیشینیان خود می‌شناختند. دیدگاه‌های افراد خاصی از این پیشینیان که بعدها به تجسیم (قایل شدن جنبه انسانی برای خدا) متهم شدند، سندی است دال بر این که امامیه در ابتدا سنت‌گرا بوده‌اند. در حقیقت این گونه به نظر می‌رسد که آنان موقعیتی میانه داشتند. هشام بن حکم (متوفی ۷۹۵/۱۷۹-۷۹۶؟)، یکی از هم‌کاران [امام] جعفر صادق علیه السلام که بعدها سرآمد ادبیات حدیث امامیه مشهور شد^۲، بعد از فوتش به قایل بودن جسم برای خداوند (تجسیم) متهم شد؛ در حالی که در زمان حیات، سنت‌گرای افراطی نبود؛ گفته می‌شود که او قبل از این که به دست [امام] جعفر تغییر دین دهد، جهمی بوده است.^۳ نگرش بعدی او در مورد قرآن، بیان‌گر این مطلب بود که این یک صفت (ویژگی) خداست، از این رو، "آفریده" یا "آفریننده" نامیده نمی‌شود؛^۴ می‌گویند که پیشوای بعدی معتزله، ابوالقاسم بلخی (متوفی ۹۳۱/۳۱۹) موضع‌گیری مشابهی در این زمینه داشته مبنی بر این که هشام قطعاً آن‌قدرها هم

۱. شیعه امامیه در قرن‌های اول تا چهارم به دلیل شرایط سیاسی، اجتماعی، مذهبی، و اقتصادی که برای آنان به وجود آمده بود و از سوی حاکمان در تنگنا قرار گرفته بودند، ظهور آشکاری نداشتند. اما این گروه برای امام و یاران خاص، شناخته شده بودند. بر این اساس، دیدگاه برخی از خاورشناسان قابل پذیرش نیست که در جای خود بررسی شده است.

۲. امامیه به تجسیم باور نداشتند و با این باور به مقابله جدی پرداخته است که برای اطلاع بیشتر می‌توان به آثار سید مرتضی، شیخ مفید و شیخ توسی مراجعه کرد. به ویژه سید مرتضی مسأله هشام را نیز مطرح کرده و توضیحی در این زمینه ارائه کرده است.

۳. کشی، رجال، ویراستار: سید احمد حسینی (کربلا: موسسه العالمی للمطبوعات، بی‌تا)، ذیل ص ۲۲۰، ۲۲۹.

۴. ابوالحسن اشعری، آموزه‌های جزمی پیروان اسلام، ویراستار: هلموت دیتز، ویراست دوم (ویسبادن: فرانز استینر، ۱۹۶۳)، "نه خالق و نه مخلوق"، نظریه‌ای است که سنت‌گرایان از خود [امام] جعفر صادق به یاد دارند؛ برای مثال، عبدالله بن احمد، کتاب السنه، ویراستار: محمد بن سعید بن سالم القحطانی (دمام: دار ابن قیم، ۱۴۰۶/۱۹۸۶)، ج ۱، ذیل ص ۱۵۱.

سنت‌گرا نبود.^۱ داستان‌هایی در رد هشام توسط امامان، از امام موسی کاظم علیه السلام، علی‌الرضا علیه السلام و محمدالجواد علیه السلام نقل شده است؛ موارد اخیر احتمالاً بیشتر از امامیه‌های سنت‌گراتر سرچشمه می‌گیرد.^۲

این شواهد به طور قوی، نشان می‌دهد که فضل بن شاذان نیشابوری (متوفی ۸۷۳/۲۶۰-۸۷۴) نیز دنبال نگرشی میانه بود. ظاهراً ابن‌شاذان، کتاب *السنن* را نگاشت که نشانه سنت‌گرایی است، و حداقل کتابی به شمار می‌آید که علیه فلاسفه (عقل‌گرایان خالص) نوشته است.^۳ از سوی دیگر، او در مسیر نیمه‌عقل‌گرایی نیز مجموعه‌ای از مشکلات فقها را از دیدگاه نیمه‌عقل‌گرایان مشهوری نظیر ابو‌ثور، شافعی، داوودالظاهری و دیگران، گرد آورد.^۴ او هم‌چنین نظریه حشویه (سنت‌گرایی افراطی) را رد کرد و به سؤالات کلاسیک کلام پرداخت.^۵

وی نه‌تنها معتقد بود که خدا جسم دارد (که نظریه‌ای کلامی در بیان هشام بن حکم است)، بلکه این عقیده جزمی سنت‌گرایان را قبول داشت که کلماتی که خدا برای توصیف خود به کار برده، دارای معنایی توصیف‌ناپذیر است که با معنای آن کلمات، هنگامی که در مورد سایر مخلوقات به کار می‌رود، تفاوت

۱. اشعری، آموزه‌های جزمی، ۵۸۲.

۲. کشی، رجال، ذیل ۲۳۷.

۳. کتاب السنن را ابن‌الندیم نام‌گذاری کرد؛ الفهرست، ویراسته گوستاو فلورل، با جوهانز روئیدگر و آگوست مولر (کیپزینگ: اف. سی. دبلیو. ووجل، ۱۸۷۲)، ۲۳۱؛ نجاشی، رجال، ج ۱۱، ص ۱۶۹، توسی کتاب السنه را به محقق دیگری با همان نام در الفهرست، ویراسته محمود صادق بحرالعلوم (نجف: المطبعة الحیدریه، ۱۳۵۶/۱۹۳۷)، ص ۱۵۱ نسبت می‌دهد. نجاشی نیز از کتابی با نام الرد الفلاسفه نام می‌برد (رجال، ۱۱، ۱۶۹)، در حالی که توسی کتاب الرد علی من یدایی الفلاسفه فی التوحید والاعتراف و الجوهر والجزء (فهرست، ص ۱۵۰) را نام می‌برد. در مجموعه کتاب‌های ابن‌الندیم که فقهای سنت‌گرا (فقها اهل‌الحديث) جمع‌آوری کرده‌اند، بیش از نیمی از نویسندگان نام برده شده، صاحب کتابی در زمینه فقه هستند که کتاب السنن نام دارند (ابن‌الندیم، فهرست، ص ۲۲۵-۲۳۶).

۴. توسی، فهرست، ذیل ص ۱۵۰.

۵. نجاشی، رجال، ج ۲، ذیل ص ۱۶۸. در برابری حشویه با سنت‌گرایان در مورد احمد، نک: ای. اس. هالکین، "حشویه"، مجله جامعه شرقیان امریکا ۵۴ (۱۹۳۴)، ص ۱-۲۸.

دارد.^۱ در مجموع، واضح است که فضل بن شاذان سنت‌گرا نبوده، بلکه به دسته‌ای میانه تعلق داشته است.

به نظر می‌رسد که ابویحیی جرجانی، معاصر ابن شاذان نیشابوری، شیعه نیمه‌عقل‌گرای دیگری (از امامیه پیش‌رو) است که در درگیری بین نیمه‌عقل‌گرایی و سنت‌گرایی افراطی گرفتار شد. او نیز مانند ابن شاذان، مطالبی بر ضد حشویه نوشت^۲ وی در مرحله‌ای به دلیل تحریف حدیث، به وسیله حاکم خراسان، محمد ابن طاهر، به قطع عضو و مرگ تهدید گردید (۲۴۸-۸۶۲/۲۵۹-۸۶۳-۸۷۲-۸۷۳). گفته شده که محمد بن یحیی الرازی در بین کسانی بوده که او را به آن حاکم لو داده بودند، و او احتمالاً همان محمد بن یحیی ذهلی (متوفی ۵۷۲/۲۸۵)^۳ است که از رهبران سنت‌گرا به شمار می‌آید. مسلم سنت‌گرای مشهور (متوفی ۸۷۵/۲۶۱)، اتهام تحریف حدیث از وی را مرتفع کرد. رابطه مسلم با محمد بن یحیی ذهلی به سبب اعتقاد مسلم به جعلی بودن تلفظ قرآن قطع شده بود.^۴

۱. توسی، اختیار معرفت الرجال، ویراسته حسن مصطفوی (مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۸۴ ه. ش/۱۹۷۰)، ص ۵۴۰.

۲. توسی، فهرست، ص ۵۸ اف اف، ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ویراسته محمد صادق بحر العلوم (نجف: المطبع الحیدریه، ۱۳۸۰/۱۹۶۱)، ۲۲ اف اف.

۳. ذهلی هم‌چنین نامه‌هایی به احمد بن حنبل و ابوزرعه رازی نوشت و درباره ارتداد داوود الظاهری که می‌گفت قرآن محدث است (یعنی یک‌باره ظاهر شده است) هشدار داد و اخراج بخاری از نیشابور را باعث گردید؛ زیرا وی ادعا کرده بود که تلفظ قرآن، مجعول است. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۴. (قاهره: مکتبه الخنجی، ۱۳۴۹/۱۹۳۱)، ج ۲، ص ۳۱؛ ج ۸، ص ۳۷۳ اف اف؛ ابن ابی یعلی، طبقات، ج ۱، ۵۸، ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۲۵ ج. (بیروت، موسسه الرساله، ۱۴۰۱-۱۹۸۱/۸۸) ج ۱۳، ویراسته علی ابوزید، ۱۴۰۳/۱۹۸۳، ص ۹۹، ۱۰۳؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ویراسته عمر عبدالسلام تدموری، ۳۵ ج تاکنون (بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ یا ۱۹۸۷/۱۴۰۸-). ج ۲۰ (۲۶۱-۲۸۰ ه. ق)، ص ۹۲.

۴. خطیب، تاریخ، ج ۲، ص ۳۱؛ ج ۱۳، ص ۱۰۳؛ ذهبی، سیر، ج ۱۳ (ویراسته صالح الثمر ۱۴۰۴/۱۹۸۳)، ص ۴۶۰، ۵۷۲؛ تاریخ ج ۱۹ (۲۵۱-۲۶۰ ه. ق)، ۲۷۰؛ ج ۲۰ (۲۶۱-۲۸۰ ه. ق)، ص ۱۸۸. داستان ابویحیی را کشی در رجال، ص ۴۴۷ گفته است. در میان کتاب‌های ابویحیی، توسی از کتابی به نام الرد علی الحنبلی نام می‌برد که ممکن است مخصوصاً علیه ذهبی نوشته شده باشد (فهرست، ۵۹). از محمد بن یحیی (یعنی ذهبی) نقل می‌شود که هنگام گفت‌وگو در مورد مسائلی که بین او و

هیچ کدام از مکاتب قمی مربوط به اواخر قرن نهم، به طور کامل سنت گرا نبوده‌اند. عبدالله بن جعفر (۲۹۰-۲۹۹/۹۰۲-۹۱۲) که بین شهر قم و کوفه در آمدوشد بود، با کتاب *التوحید والاستطاعه والفعل والبداء* شناخته می‌شود. این کتاب در مورد "تصدیق یگانگی خداوند، ظرفیت انسان به عمل، ماهیت اعمال و این که آیا خداوند فکرش را تغییر خواهد داد یا نه"، است و با مشکلات کلاسیک کلام سروکار دارد.^۱

گاهی گفته می‌شود که سعد بن عبدالله (متوفی ۹۱۳/۳۰۱-۹۱۴؟) که امام دوازدهم را ملاقات کرد، مجموعه کتاب عظیمی در مورد سؤالات فقهی دارد و هم‌چنین کتاب‌هایی درباره نکات مثبت و منفی سنت گرایان، نوشته است؛ با این حال، وی آثاری در مورد الهیات دارد که مجبره را رد می‌کند. مجبره عبارتی شیعی برای نیمه عقل‌گرایانی نظیر اشعریه می‌باشد. وی هم‌چنین کتاب *الاستطاعه* را نوشت که در مورد پرسش مهم معتزله بحث می‌کند.^۲ علی بن عبدالله، قمی دیگری وجود داشت که احتمالاً بعد از او آمد و کتاب *الاستطاعه علی مذهب اهل العدل* را نوشت؛ کتابی که درباره مسئولیت انسان و خداوند بر اعمال ما و براساس نظریه معتزله است.^۳

هم‌چنین در قرن بعد، جناح به اصطلاح سنت‌گرای امامیه نیز از جهات زیادی شبیه گروه‌های میانه‌رو عمل کرد که حنبلی‌ها از دست آنها خشم‌گین بودند. ابن دعل قمی (متوفی ۹۶۱/۳۵۰-۹۶۲) نویسنده کتاب *السنن*، معمولاً

مولایش در زمینه الهیات رخ داد، از احمد بن حنبل را امام خود یاد کرد (ذهبی، سیر، ج ۱۲، ص ۲۸۲، تاریخ الاسلام، ج ۱۹، ۲۵۱-۲۶۰ ه. ق)، ص ۳۴۱. (اما این عنوان در معالم ابن شهر آشوب، ص ۲۳، در مقایسه با الرد علی الحنبلیه، کلی‌تر به نظر می‌رسد).

۱. توسی، فهرست، ص ۱۲۸. مقایسه کنید با نجاشی، رجال، ج ۲، ذیل ص ۱۸. گرچه واژه استطاعت بعضی وقت‌ها ممکن است به این سؤال پردازد که چه زمانی زیارت مکه واجب می‌شود (نک: کشی، رجال، ص ۱۳۱-۱۳۳)، در متن الافعال، تقریباً با قطعیت به سؤال انسان و مسئولیت الهی در مورد اعمال ما می‌پردازد و این یکی از دو سؤالی است که احمد بن حنبل آشکارا در مورد آن با معتزله اختلاف نظر داشت (ابن یعلی، طبقات، ج ۱، ص ۱۴۵، ۱۸۴؛ مقایسه شود با ج ۱، ص ۳۴۳).

۲. نجاشی، رجال، ج ۱، ذیل ۴۰۲.

۳. همان، ج ۲، ص ۷۷.

نشانه‌های سنت‌گرایی را از خود بروز می‌دهد.^۱ از طرف دیگر، کتاب *خلق العرش* یا کتاب "خلق پادشاهی"، بیشتر شبیه آثار میانه نیمه عقل‌گرایان به نظر می‌رسد.^۲ ابوطالب (متوفی نیمه ۹۶۶/۳۶۵-۹۷۶) کتابی درباره توحید (یگانگی خداوند)، عدل (عدالت خداوند) و امامت نوشت که همه آنها بر مشابَهت او با معتزله دلالت دارند.^۳ ابن بابویه معروف که رهبر مکتب ضدمعتزله قمی به شمار می‌آید، و سنت‌گرای کاملی نیز نبود، همین‌طور است.^۴ برای مثال، او احتمال دیدن خداوند در حیات پس از مرگ را رد نمود و ادعا کرد که اعمال بشر "از پیش تخمین زده می‌شود" (تقدیر) نه این که "ایجاد" گردد (تکوین).^۵ به نظر می‌رسد که اینها فرمول‌های بارز میانه‌روهای نیمه عقل‌گرا و یادآور ابوالحسن اشعری (متوفی ۹۳۵/۳۲۴-۹۳۶؟)، دین‌شناس میانه‌رو باشند. گاهی ابن بابویه، آشکارا نظریه‌های نیمه عقل‌گرایان قبلی را تصدیق می‌کند؛ برای مثال، نظریه داوودالظاهری در مورد قرآن محدث، مجعول نبود، اما به یک‌باره ظاهر شده بود.^۶

حمله به حنبلی

فقیه و مفسر قرآن و تاریخ محمد ابن جریر طبری (وفات ۹۲۳/۳۱۰) نخستین هدف جالب توجه جنبش حنبلی در قرن دهم، بود. حنبلی‌ها در اواخر حیات او

۱. همان، ص ۲۳۲.

۲. همان، ص ۲۳۳.

۳. همان، ص ۴۲.

۴. برخی خاورشناسان به استناد وجود شباهت فکری میان دو گروه یا مشخص، مسأله تأثیرپذیری و ارتباط فکری میان آنان را مطرح می‌کنند در حالی که علاوه بر وجود شباهت، نیازمند شواهدی برای تأثیرپذیری متقابل هستیم تا نتیجه‌گیری درست باشد. در مورد برخی از علمای امامی نیز چنین مسأله‌ای مطرح شده که از معتزله متأثر بوده‌اند اما به نظر می‌رسد که این مسأله درست نیست بلکه برخی مسایل فکری میان شخصیت‌های مسلمان شباهت داشته‌اند از جمله در زمینه عقل‌گرایی این نکته کاملاً آشکار است و نمی‌توان تأثیرپذیری متقابل را به آسانی نتیجه گرفت.

۵. ویلفرد مادلونگ، "الهیات امامیه و معتزله"، ص ۱۷-۱۹، در تی. فهد، ویراستار، شیعه امامیه (پاریس، نشریات دانشگاه‌های فرانسه، ۱۹۷۹)، چاپ مجدد در مکاتب و فرق مذهبی در اسلام قرون وسطا (واریوم ریپرینتس، لندن ۱۹۸۵).

۶. ابن بابویه، التوحید، ویراسته هاشم حسینی تهرانی (مکتبه الصدوق، تهران ۱۳۸۷/ ۱۹۶۷-۶۸؛ چاپ مجدد، بیروت، دارالمعرفه، بی‌تا)، ص ۲۲۷-۲۲۹.

عملاً [مسیر] خانه/ش را مسدود نمودند و از ورود کسانی که برای تحصیل نزد او می آمدند، جلوگیری کردند.^۱ گفته می شود او را در شب به خاک سپردند؛ زیرا حنبلی هایی که او را ملاقات نمودند، از خاک سپاری او در روز جلوگیری کردند.^۲ تقریباً هفتاد سال پیش از او، حنبلی های دیگری نیز مشابه این کار را در مورد محاسبی (متوفی ۸۵۷/۲۴۳-۸۵۸) انجام دادند، کسی که احمد، او را به دلیل ورود به کلام، بی حرمت کرده بود.^۳

طبری را در فقه باید نیمه عقل گرا دانست؛ او مدتی در فقه، رهرو معلمش داوود الظاهری بود^۴ قدیمی ترین فرهنگ زندگی نامه ای موجود که به شافعیان تعلق دارد، طبری را شافعی می داند، اما بیشتر زندگی نامه نویسان پس از او، وی را بیان گذار مکتبش می دانستند.^۵

طبری در رفتار، به شیعه نیمه عقل گرا تعلق دارد، زیرا به نظر می رسد که حنبلی ها او را شیعه شمرده اند. چهار دلیل داریم که چرا حنبلی ها از طبری خشم گین بوده اند. بهترین دلیل پذیرفته شده که هیچ ارتباطی هم به شیعه ندارد،

۱. خیام نیشابوری، تاریخ نیشابوری، آپاد ذهبی، سیر ج ۱۴، (ویراسته شعیب الارنعوت و ابراهیم الزبیق، ۱۴۰۳، ۱۹۸۳)، ص ۲۷۲؛ تاریخ، ج ۲۲ (۳۰۱-۳۲۰ ه. ق)، ص ۲۸۱؛ خطیب، تاریخ، ج ۲، ص ۱۶۴.

۲. ابن مسکویه، بخش های پایانی "تجارب ملت ها"، ج ۱، سلطنت مقتدر، قهروردی، ویراسته اچ. اف. آمدروز، افول خلیفه اول عباسی (آکسفورد: باسیل بلکول، ۱۹۲۰)، ص ۸۴ ثابت بن سنان، تاریخ، آپاد بن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الملوک والامم، ویراسته محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر، ج ۱۹، (دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۲/۱۹۹۲)، ج ۱۳، ص ۲۱۷. هر دو شرح بر العامه ("کلی")، و نه حنبلیه. اشاره دارند. اما هر دو به توضیح این مسأله می پردازند که چرا حنبلی ها از طبری خشم گین بودند، در حالی که ابن کثیر، این واژه را به عامه الحنبلیه تغییر می دهد (البدایه و النهایه فی التاریخ، ج ۱۴، [قاهره: مطبعه السعاده]، ۱۳۵۱-۱۹۳۲/۸۵-۳۹، ج ۱۱، ص ۱۴)، در باب العامه هم معنای کلمه حنبلیه آمده است؛ نک: سیما صبری، جنبش های مردمی در بغداد در دوران عباسیان، IXe-IXe سیکلز (پاریس: آدرین میاسونیو، ۱۹۸۱)، ص ۱۴۸، ۱۸.

۳. سلمی (کتاب محن الصوفیه)؛ خطیب، تاریخ، ج ۸، ص ۲۱۵.

۴. ابن ندیم، الفهرست، ۲۳۴، خطیب، ج ۸، ص ۳۷۳.

۵. عبادی، طبقات الفقهاء الشافعیه، ویراسته گوستاو تستم، (لیدن: ای. جی. بریل، ۱۹۶۴)، ص ۵۲؛ ابن الصلاح شهرزوری، طبقات الشافعیه، ویراسته و خلاصه شده النووی، حمیدیه (استانبول) ۵۳۷، ب. ۷.

این است که طبری، حنبلی‌ها را به این سبب رنجانیده که احمد بن حنبل را تنها به عنوان یک سنت‌گرا پذیرفته ولی به عنوان فقیه رد کرده است. این مسأله نیز صحت دارد که طبری در بخش‌هایی از کتابش در مورد مباحثات فقهی که [هنوز] وجود دارد، از بیان عقاید احمد در کنار عقاید دیگر فقها خودداری کرده است. به هر حال، این اختلاف برداشت، تنها به سبب غرض‌ورزی‌های ابن اثیر است^۱ و با این که نویسندگان پس از او نیز آن را تکرار کرده‌اند، در کارهای پیشینیان نظیر ابن‌مسکویه (متوفی ۱۰۳۰/۴۲۱) و خطیب بغدادی (متوفی ۱۰۷۱/۴۶۳) یافت نمی‌شود.

توضیح دوم این که طبری با طرح تفسیری متفاوت از برخی از آیات، حنبلی‌ها را رنجاند؛ وی در این تفسیر، افتخار رجعت محمد (قرار گرفتن او بر سریر خداوند) را که حنبلی‌ها بر آن اصرار داشتند، و یا تجسیم ("هر دو دست او گسترده شده است") را رد کرد.^۲ این توضیح محتمل‌تر به نظر می‌رسد، زیرا جنگ خونین بین حنبلی‌ها و پیروان طبری بر سر به قدرت رساندن محمد در سال ۹۲۸-۹۲۷/۳۱۷ را شنیده‌ایم.^۳ از طرف دیگر، به طور تعجب‌آوری شواهد ناچیزی دال بر وجود چنین تفاسیری از طبری در دست است.^۴

سومین توضیح این است که طبری به رفض [یا] شیعه افراطی، متهم بود.^۵ به‌ویژه گفته می‌شد که او در مورد مسح پا، پیش از نماز، طرف‌دار فقه شیعی

۱. الکامل فی التاریخ، ویراسته سی. جی. تورنبرگ، ج ۱۳. (چاپ مجدد فیروت، دار صادر، ۱۳۸۵-۱۹۶۶/۸۶)، ج ۴، ص ۱۳۴.

۲. یاقوت، ارشاد الارب الی معرفت الادب، ویراسته دی. اس. مارگلیو، ج ۷. (لیدن، ای. جی. بریل، ۱۹۰۷-۲۷)، ج ۴، ص ۴۳۶، در مورد قرآن سوره ۱۷، آیه ۷۹؛ ابن جوزی، منتظم، ج ۱۳، ص ۲۱۷ در مورد قرآن سوره ۵، آیه ۶۴. در مورد بحث بر سر قرآن سوره ۱۷، آیه ۷۹. به خلاصه مفیدی که فرنز روزنتال نوشته شده است مراجعه کنید، "مقدمه کلی"، بر تاریخ طبری، ج ۳۸. (البانی، چاپ دانشگاه ایالتی نیویورک، ۱۹۸۵)، ج ۱، ص ۷۱-۷۷.

۳. ابن اثیر، کامل، ج ۸، ص ۲۱۳. ابن اثیر از طبری اسم نمی‌برد، اما نزاع را بیان می‌کند. تفسیر آیه ۷۹ سوره ۱۷ قرآن، یکی از مواردی بود که طبری در زمان حیاتش با حنبلی‌ها اختلاف داشت. به نکته قبلی توجه کنید.

۴. نک: روزنتال، "مقدمه"، ج ۱، ص ۷۱-۷۷.

۵. ابن مسکویه، بخش‌های پایانی، ج ۱، ص ۵۴؛ ابن جوزی، منتظم، ج ۱۲، ص ۲۱۷.

است. این شواهد آشکارا با شیعه افراطی بودن طبری مغایرت دارد. دومینیک سوردل، اعتقادات طبری و تفسیر او بر قرآن را برای بررسی موضع شیعی او در مواردی که در آن اختلاف نظرهای بارزی دیده می شود، بررسی کرده و آن چه یافته "هیچ" است.^۱ به علاوه، گفته شده که طبری منکر فرزند داشتن، امام یازدهم، حسن العسکری بوده و ادعا کرده که هر کس تصدیق نکند که ابوبکر و عمر امامانی هستند که به درستی هدایت شده اند باید کشته شود.^۲ نتیجه این که پژوهش گران شیعی او را از خود نمی دانند.^۳

با این حال، طبری بی شک پیروانی شیعی هم داشته است. دو تن از امامیه از طبری حدیث نقل کرده اند: محمد ابن عبدالله القطان (متوفی ۳۸۷/۹۹۷)، که گاهی گفته می شود از معتزله بوده^۴ و ابوالفضل الشیبانی (متوفی ۹۹۷/۳۸۷).^۵ امامیه مزوپیانیان علی بن محمد العدوی ادامه تاریخ طبری را نوشت که بر حدود سه هزار صفحه مشتمل بود.^۶ معاف بن زکریا نهروانی (متوفی ۱۰۰۰/۳۹۰)، از برجسته ترین پیروان طبری در قرن دهم بود. وی در دستور زبان و واژه شناسی و علم فقه و حدیث تبحر داشت. گفته می شود که نهروانی، احادیث زیادی نقل نمود که شیعه بدان تمایل دارد،^۷ و محمد بن همام (متوفی ۹۴۴/۳۳۲) در میان مراجع برجسته ای قرار دارد [که از آنان نقل حدیث نموده است]. هم چنین ابن ابی زینب النعمانی امامی (متوفی حدود سال ۹۷۰/۳۶۰-۹۷۱) نیز از مراجع

۱. نک: "اقرار به ایمان در تاریخ طبری"، اثر دومینیک سوردل ریویو دس دتودز استلایمکس ۳۶ (۱۹۶۸): ص ۱۷۷-۱۹۹.

۲. ذهبی، سیر، ج ۱۳، ص ۱۲۲، ۲۷۵؛ تاریخ، ج ۲۳ (۳۰۱-۳۲۰ میلادی)، ص ۲۸۱؛ ابن حجر، لسان المیزان، ج ۷. (حیدرآباد: مجلس دائره المعارف، ۱۳۲۹-۱۹۱۱/۳۱-۱۳/۱۹۱۲)، ج ۵، ص ۱۰۱.

۳. توسی می گوید: "او عامی مذهب"، بود؛ فهرست، ص ۱۷۸.

۴. بغدادی، تاریخ، ج ۵، ص ۴۶۵؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ویراسته علی محمد بیجاوی، ج ۴. (قاهره، عیسی البابی الحلبي، ۱۹۶۳/۱۳۸۲)، ج ۳، ص ۶۰۶؛ ابن حجر، لسان، ج ۵، ص ۲۲۴، ۲۲۹.

۵. ذهبی، میزان، ج ۳، ص ۶۰۷. شاید او به تحقیقات طبری به ویژه در مورد غدیر خم علاقه مند بوده است. نک: نجاشی، رجال، ج ۲، ص ۳۲۲.

۶. نجاشی، رجال، ج ۲، ص ۹۴.

۷. خطیب، تاریخ، ج ۱۳، ص ۲۳۱.

[حدیث] او به شمار می‌آید.^۱ علاوه بر این، گفته می‌شود که ابوبکر بن ابی داوود (متوفی ۹۲۹/۳۱۶)، رهبر حنبلی‌ها در مقابل طبری بوده است؛ وی سنت‌گرایی معروف به شمار می‌رفت که به سبب زدن حرف‌های نامربوط در مورد [حضرت] علی، انگشت‌نمای همگان شده است.^۲ دیدگاه‌های واقعی و شخصی طبری هر چه بوده، این احتمال وجود دارد که در مورد شیعه، حنبلی‌ها با او هم‌کاری می‌کرده‌اند.

آخرین توضیح درباره این که چرا حنبلی‌ها با سماجت با طبری مخالفت می‌کرده‌اند، این است که او در مورد تلاوت قرآن (لفظ)، بدعت‌گذار بوده.^۳ اگر چه این مسأله تنها در منابع اخیر آمده، اما هویت او را به عنوان یک نیمه‌عقل‌گرا اثبات می‌کند. دلیل اصلی مخالفت حنبلی‌ها هر چه باشد، به نظر می‌رسد که حنبلی‌ها از طبری پیروی کرده‌اند، هم به عنوان یک عضو از حزب میانه‌روی مورد تنفر (زیرا به او به سبب لفظ و ترجمه‌های غیرلفظی قرآن حمله شده) و هم در مورد نزدیکی خطرناک او به شیعه (اتهام او به رفض و حمایت از موضع شیعه در مورد مسح پا، «المسح علی الخوفین» است). در مورد مخالفت با طبری، ظاهراً نیمه‌عقل‌گرایان و شیعیان دارای موضع مشابه هستند. اذیت او در حقیقت نخستین حمله از حملات درازمدت حنبلی‌های بغداد علیه شیعه بود. این اقدام برای حنبلی‌ها، کوششی نو و یا جهت‌گیری دوباره و عمده‌ای محسوب نمی‌شد، بلکه استمرار موضع آنها در مخالفت با نیمه‌عقل‌گرایان در قرن نهم به حساب می‌آمد.

۱. همان، ج ۳، ص ۳۶۵، ج ۱۳، ص ۲۳۱. کتاب الغیبه اثر ابن ابی زینب که به گفته جاسم م. حسین، اساس تمامی کارهای بعدی امامیه در غیبت امام زمان را شکل داد؛ غیبت امام دوازدهم (لندن، محمدی تراست، ۱۹۸۲)، ص ۷. ابن ابی زینب از گفته‌های محمد ابن همام بیشتر از سایر سنت‌گرایان جز کلینی و عقده نقل قول کرده است.

۲. ابن الجوزی، منتظم، ج ۱۳، ص ۲۱۷. درباره تخریب وجهه [امام] علی توسط ابوبکر ابن ابی داوود، نک: ابن حجر، لسان، ج ۳، ص ۲۹۵؛ ابونعیم، تاریخ اسباهانز، ویراسته سون ددرینگ، دو ج. (لایدن، ای. جی. بریل، ۱۹۳۱، ۱۹۳۴)، ج ۲، ص ۲۱۱.

۳. ابن حجر، لسان، ج ۳، ص ۲۹۵.

شیعه در میان شافعی

تعجبی ندارد که شیعه و نیمه عقل گرایان در ذهن حنبلی ها، به طور کامل از هم مجزا نبودند، زیرا جدای از نیمه عقل گرایان شیعه در مکتب خودشان، تعدادی شافعی امامی وجود داشت. ابن ندیم (۹۸۷/۳۷۷) کتاب شناس شیعه، به نقل از خود شافعی می گوید که او قویاً شیعه بوده است.^۱ او آشکارا به افراد دیگری اشاره می کند که بر حسب ظاهر، شافعی، اما در باطن شیعه (از مکتب امامیه) بوده اند؛ مانند ابوالحسن محمد بن احمد بن ابراهیم (متولد ۸۹۴/۲۸۱-۸۹۵).^۲ مسعودی دانش مند (متوفی ۳۴۵ یا ۳۴۶/۹۵۷)، دیگر شافعی شیعه است؛ او فقه را نزد ابن سورج آموخت.^۳ دانش مند معروف و وزیر آل بویه، صاحب بن عباد (متوفی ۳۸۵-۹۹۵) که حداقل در الهیات با امامیه و شاید معتزله هم دردی می نمود، به گفته ابن نجار (متوفی ۳۶۵/۹۷۵)، وی در فقه، شافعی بوده است.^۴ مثال دیگر، ناشی الاصر (متوفی ۳۶۵/۹۷۵) است که علویان را در

۱. ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۰۹.

۲. همان، ص ۱۹۷. پس در هر قیمتی، نام او در نسخه چاپ شده ما وجود دارد؛ به هر حال توسی، از ابن ندیم به منزله سندی برای فرد دیگری به نام ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن یوسف الکاتب استفاده می کند (الفهرست، ص ۱۵۹)، و این نام در نجاشی، رجال، ج ۲، ص ۲۸۰ نیز وجود دارد. ابن شهر آشوب نام ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن یوسف را ذکر می کند (معالم، ص ۹۷). توسی اضافه می کند که ابن عبدون (متوفی ۴۲۳/۱۰۳۱-۳۲) این مرد را به عنوان "ابوبکر شافعی" می شناسد (درباره ابن عبدون، نک: نجاشی، رجال، ج ۱، ص ۲۲۸). سنت گرای بغدادی معروفی با این نام وجود دارد که او را محمد بن عبدالله بن ابراهیم می خوانند، مقایسه تاریخ وفات او (۹۶۵/۳۵۴) با گزارش که ابن ندیم از تاریخ تولد او به روایت شیعه، نشان می دهد که آنها ممکن است یک نفر باشند؛ نک: سزگین، GAS، ج ۱، ص ۱۹۱. با این حال، زندگی نامه هایی که از ابوبکر شافعی سنت گرا در دست است، او را به تشیع متهم نمی کنند. در حقیقت، گفته می شود که وی زمانی (شاید در سال ۹۶۲/۳۵۱)، احادیثی در مدح صحابه ذکر می کرد که آل بویه آن را ممنوع کرده بودند؛ نک: خطیب، تاریخ، ج ۵، ص ۴۵۶. بغدادی دیگری که می توان در نظر گرفت، ابوالطیب محمد بن احمد بن ابراهیم سنت گراست (نیمه اول قرن ۱۰/۴) که به سبب تبلیغ معتزله به مغرب آن جا تبعید شد (ابن حجر، لسان، ج ۵، ص ۶۰). نسبت او اشتباه است، اما نام او با گزارش ما از ابن ندیم هم خوانی دارد.

۳. سبکی، طبقات الشافعیه الکبری، ویراسته محمود بن محمد الطنحاحی و عبدالفتاح الحلو، ۱۰ ج. (قاهره: عیسی البابی الحلبی، ۱۳۸۳-۱۹۶۴/۹۶-۷۶)، ج ۳، ص ۴۵۶.

۴. ابن حجر، لسان، ج ۱، ص ۴۱۳. ابن حجر نیز هویت متفاوتی در برابر موضع خصمانه ابو حیان التوحیدی از صاحب بن عباد اتخاذ می کند مبنی بر این که حنفی بود. با این حال، نقل قول مستقیم

شعر تحسین کرد. وی کلام را زیر نظر ابوسهل نوبختی عقل‌گرا آموخت و خود را شیعه نامید. او در فقه، طرفدار مکتب ظاهری بود و این امر وی را به شافعی‌های نیمه‌عقل‌گرا بسیار نزدیک نمود.^۱

فقه‌های امامیه در همان زمان، آثار خود را بر پایه مکتب شافعی شکل دادند. علاقه فضل بن شاذان به فقه شافعی، قبلاً بیان شد.^۲ کوفان ابوالقاسم علی بن احمد (متوفی ۹۶۳/۳۵۲) کتاب *الفقه علی ترتیب المزنی* (کتاب فقه طبق ترتیب) موضوعات [مزنی] را نوشت که دست کم به برخی از وابستگی‌های مستقیم به نویسنده شافعی پیش‌روی قرن گذشته اشاره می‌کند؛ نویسنده‌ای که مختصر او تقریباً موضوع تفسیر همه سران شافعی بغدادی قرن دهم بود.^۳ می‌شنویم که در سال ۹۳۵/۳۲۳، به دنبال درگیری بیشتر بین حنابل و پیروان طبری در سال ۹۲۹/۳۱۷-۹۳۰، حنبلی‌ها افرادی را اغفال می‌کردند تا از مساجد به شافعی‌ها حمله کنند.^۴ چنان‌چه از زاویه الحاق نسبی شخصیت‌های شیعه و شافعی - که توضیح داده شد - به موضوع بنگریم، این روی‌داد معنای متفاوتی

ابن حجر از ابوحیان درباره فقه علوی او نیست، بلکه وفاداری او را به [امام] علی نشان می‌دهد: "او طبق نظریه حنفی و دیدگاه زیدیه شیعه بود" (کی. الانبأ، لسان، ج ۱، ص ۴۱۴). در مورد وابستگی او به الهیات، گزارش‌های متناقض بسیاری داریم: با این حال، ظاهراً اجماع دانش‌مندان، معتزله بودن او را نشان می‌دهد. نک: EI2، واژه "ابن عباد"، نوشته سی‌ال. کاهن و ج. پلات؛ ویلفرد مادلونگ، "امامیه"، ص ۲۰.

۱. توسی، فهرست، ۱۱۵.

۲. در صفحات پیشین سخن از اعتدال فضل در زمینه عقل‌گرایی و سنت‌گرایی بود و سخنی از گرایش او به مکتب فقهی شافعی به میان نیامد و در هر صورت این مسأله صرفاً یک ادعاست و نیازمند شواهد و دلایل متقن است. از سوی دیگر مسأله تعامل و ارتباط با عالمان شافعی چیزی است و تأثیرپذیری چیزی دیگر است. نکته دیگر این‌که این مسایل چه ربطی به علاقه او دارد و از کجا علاقه او را برداشت کرده‌اید. (ناقد انجمن)

۳. در مورد آثار ابوالقاسم، نک: نجاشی، رجال، ج ۲، ص ۹۶؛ توسی، فهرست، ص ۱۱۷. در مورد نظریات وارد بر مختصر مزنی، نک: تشکیل مکاتب فقهی اهل سنت اثر کریستوفر ملچر، (لیدن، ای. جی. بریل، ۱۹۹۸)، ص ۱۰۱، ۱۰۲. ابوالقاسم بعدها امامیه را رها کرد تا به مذهب مخمسه پیوندد، اما بی‌شک او این کتاب را به تبعیت از اوامر مزنی قبل از تغییر مذهبش نوشته است (توسی، فهرست، ص ۱۱۷).

۴. ابن اثیر، تاریخ، ج ۸، ص ۳۰۸.

خواهد یافت. احتمال دارد که حمله‌کنندگان، از پیروان ابوالحسن اشعری بوده‌اند که در دین، نیمه‌عقل‌گرا بود، و یا شاید پیروان طبری بودند که شافعی به شمار می‌آمدند. از طرف دیگر، با احتمال یک‌سان ممکن است که شافعی‌هایی، که مردان اغفال شده به آنان حمله کردند، شیعیان امامیه باشند که طرفدار فقه مکتب شافعی بوده‌اند.^۱

این مطلب درست است که عقل‌گرایی، تنها نقطه تمرکز حملات حنبلی بر ضد شیعیان (امامیه) بغداد نبود.^۲ برخی از این حملات، بی‌شک علیه موضوعی بود که حنبلی‌ها آن را وفاداری بیش از حد به [امام] علی می‌دانستند؛ برای مثال، آنها زیارت قبور امامان را بی‌ارزش می‌شمردند.^۳ بسیاری از روی‌دادهای دیگر، مفاهیم سیاسی داشته‌اند؛ برای مثال، پیشنهادی را پیش‌کار دربار در مورد لعن رسمی معاویه و پسرش یزید مطرح نمود که شورش حنبلی‌ها را در سال ۹۶۲/۳۲۱ سبب گشت و یا لعن‌های مکتوب علیه سه خلیفه اول و دیگر صحابه که به دستور معزالدوله انجام شد، در سال ۹۶۲/۳۵۱ حنبلی‌ها با آن مخالفت کردند.^۴ نسبت دادن چنین اقداماتی به نیمه‌عقل‌گرایان شیعه دشوار است. هم‌چنین حملات مشهوری علیه شیعه صورت گرفته که به حنبلی‌ها ربطی ندارد؛ برای مثال، چپاول و غارت کرخ، منطقه شیعه‌نشین بغداد، در سال‌های ۳۳۸، ۳۴۰ و ۳۴۶.^۵

۱. با صرف احتمال چگونه نتیجه گرفته شده است که حمله‌کنندگان امامی بوده‌اند و آن هم امامیانی که طرفدار مکتب فقهی شافعی. از سوی دیگر طرف‌داری امامیه از مکتب شافعی یک پیش‌فرض یا ادعایی از سوی نویسنده است و دلیل و شاهی ذکر ننموده‌اند. (ناقد، انجمن)
۲. سیمها سبری به طور ساده‌ای وقایع را به ترتیب زمانی خلاصه کرده است؛ نک: جنبش‌های مردمی، فصل چهارم، به‌ویژه صفحات ۱۰۴-۱۱۲.
۳. ابن مسکویه، بخش‌های پایانی، ج ۱، ص ۳۲۲.
۴. همان، ص ۲۶۰؛ ابن جوزی، منتظم، ج ۱۳، ص ۳۱۶؛ ج ۱۴، ص ۱۴۰. نک: گفت‌وگوهای سبری در جنبش‌های مردمی، ص ۱۴۹، ۳۵.
۵. ابن جوزی، منتظم، ج ۱۴، ص ۷۵، ۸۴، ۱۰۹؛ ابن کثیر، کامل، ج ۱۱، ص ۲۲۱، ۲۲۴.

روی هم رفته، امامیه از نیمه عقل‌گرایان منشعب شده‌اند. الهیات معتزله ابوسهل نوبختی به تدریج بر جریان‌های قرن دهم غلبه کرد. شیعیان نیز در فقه، روش اصول خود را تحکیم نمودند که به وابستگی رسمی^۱ آنان به مکتب شافعی خاتمه داد: ابوالعباس حسنی (FI. نیمه قرن دهم) اصول زیدیه را تدریس می‌کرد،^۲ در حالی که شریف مرتضی (متوفی ۱۰۴۴/۴۳۶) اصول امامیه را پایه‌ریزی نمود.^۳ در عین حال، مشارکت آنان با شافعی‌ها به تدریج صورت گرفت: برای مثال، ابوالطیب طبری (متوفی ۱۰۵۸/۴۵۰) رئیس مکتب شافعی در بغداد، ظاهراً هم دستی در امامیه داشته است^۴ و هم در معتزله، و توسی، شیخ الطائفة (متوفی ۱۰۶۷/۴۵۹)، زیر نظر او علم آموخت.^۵

بنابراین فرهنگ زندگی‌نامه‌ها، نشان می‌دهد که امامیه و اجداد آنان در قرن‌های نهم و دهم را باید در زمره نیمه عقل‌گرایان قرار داد. امامیه نه عقل‌گرا بودند و نه سنت‌گرا، بلکه آنها در مسیری بین این دو حرکت می‌کردند. به طور قطع، نمی‌توانیم رشد و توسعه شیعه را جدای از رشد و توسعه اهل سنت

۱. سخن از وابستگی رسمی شیعه در فقه به مکتب شافعی درست نیست، به‌ویژه که نویسندگان نیز شواهدی برای خود ذکر نکرده است. از سوی دیگر جایگاه فقهی اصحاب امامان علیهم‌السلام و استفاده بسیاری از عالمان اهل سنت از امامان شیعه در کتاب‌ها و تحقیقات متعددی تبیین شده است. (ناقد، انجمن)

۲. ابن مرتضی، گروه‌های معتزله، ویراسته سوزانا دیوالد-ویلزر (ویزبادن: فرنز استینر، ۱۹۹۱)، ص ۱۱۴.

۳. "نخستین شرح مفصل بر کلام امامیه در مورد فقه" (ابن حجر، لسان، ج ۴، ص ۲۲۴). اهمیت او با ظهور دانش‌آموختگانش ثابت شده که آثاری به سبک کلاسیک در مورد فقه و اصول فقه به وجود آوردند: ابن شهر آشوب، معالم، ص ۲۹، ۸۰، ۱۱۸، ۱۳۵، ۱۴۴.

۴. چگونه رئیس مکتب شافعی گرایش به تشیع و اعتزال داشته است. اگر منظور آشنایی با فقه و کلام مکتب‌ها و مذاهب باشد، که بسیار طبیعی بوده و دلیلی بر تأثیرپذیری و یا داشتن گرایش خاصی نیست. از سوی دیگر شاگردی عالمی از یک مذهب نزد عالمی از مذهب دیگر بسیار عادی بوده و دلیلی بر گرایش مذهب خاصی نیست بلکه در این دوره عالمان مذاهب مختلف به مذاهب و اندیشه‌های دیگران آشنا بودند و حتی گاهی تدریس نیز می‌کردند و در این زمان شیخ‌توسی یکی از بزرگان و اندیش‌مندان برجسته بغداد شمرده می‌شدند که ریاست کرسی علم کلام را از سوی خلافت عباسی عهده‌دار بودند. (ناقد، انجمن)

۵. حاکم جشمی (البیهقی)، شرح عیون المسائل، فواد سید، ویراسته و تدوین فضل الاعتزال و طبقات المعتزله (تونس، الدار التونسیه للنشر، ۱۹۷۴/۱۳۹۳)، ص ۳۵۸.

دریابیم. بی شک، با تحقیق بیشتر، می توان جای گاه شیعه را دقیق تر مشخص نمود و گرایش های گوناگون در میان آنان را بهتر شناخت. به طور اخص، بررسی متون فقهی امامیه باید درک ما را از ارتباط آنان با مکتب شافعی، تصحیح کند. گسترش و رشد اهل سنت را نیز بدون در نظر گرفتن شیعه، نمی توان دریافت. تنها در پرتو نیمه عقل گرایی امامیه، روشن می شود که چرا حنبلی ها، یک خط در میان، به شیعیان و اشاعره حمله می کردند. عمل کرد آنان تغییر غیرعادی از یک دشمن مفروض به سوی دشمن دیگر نبود، بلکه حمله ای پایدار و مستقیم به سوی یک دشمن بود: کسانی که عقل گرایی را با ظاهر سنت گرایانه، عرضه می کردند.